

بسی رنج می برد در آن سال سی

در رابطه با تغییرات زبان فارسی در طول زمان

عارفه مهرابی

نوجوانه



آنهايي که غريب و دور از وطن زندگي می کنند، گاهی اوقات آرزوهای کوچک عجیبی دارند. مثلا شاید کسی در یک عصر بارانی خیابان های برلین را گز کند و در سرش بگوید ای کاش یک درمیان اسمم را درست تلفظ می کردند؛ یا کسی در پاریس که به گمان خیلی ها شهر عشق و شعر است، دلش لک زده

باشد برای لجه شیرازی خصوصا وقتی که روی شانه اش می زدند و با مهربانی می گفتند: کجایی کاکو؟!

راستش برای همین چیزها است که می گوئیم زبان خیلی بیشتر از یک نهاد اجتماعی است. انگار زبان هر ملتی در جایی از وجودشان نشسته که دقیقا قسمتی از جانیشان است. وقتی هم زبان باشیم، همدل می شویم و روح ها در یک جایی باهم به اشتراک می رسند که آن هم زبان مادری است.

فینگیلیش

در راستای خلاقیت ها و شاهکارهای ما ایرانی ها در طنز، باید به فینگیلیش اشاره کرد که تنوع و تغییری در نوشتار زبان فارسی بود.

فینگیلیش یا همان فارسی را انگلیسی نوشتن یا صحیح ترش، انگلیسی تایپ کردن و فارسی خواندن است که اتفاقا یک دورانی به شدت مورد استقبال قرار گرفت و از هر ده صفحه چت، دست کم شیش تا فینگیلیش بود. حتی من یادم هست که بعضی با جدیت فینگیلیش را به بقیه هم یاد می دادند.

همان دستور زبان، همان لغات، همان اصطلاحات اما با حروف الفبای لاتین که تنها نتیجه اش یک دوران جوگیری بود و چیزی هم به زبان فارسی اضافه نکرد! البته شد یکی از آن خاطرات فراگیر ما ایرانی ها که می توان از آن یاد کرد و با هر بار یادآوری اش برگ های زبان انگلیسی می ریزد. خوشبختانه این روند ادامه پیدا نکرد و گرنه فردوسی خدایا مرز هم تاقیامت در گور می لرزید.

نمی دانم از کجا و چطور بعضی به این نتیجه رسیدند که رسم الخط زبان مادری اش کفایت نمی کند و لازم است حروف الفبای زبان های دیگر را قرض بگیرد تا کارش راه بیفتد. همان دسته عزیزی که زبان فارسی را قدیمی تلقی می کنند و به خیالشان اگر چیزی قدیمی باشد، تاریخ مصرفش هم گذشته است،

هنوز هم فینگیلیش تایپ می کنند. یک

فارسی دست و پا شکسته که فقط

لباس فرنگی تنش کرده اند و

از نظر من این لباس برای

زبانی مثل فارسی

با آن قدمت و

عظمت،

خیلی

کوچک

است.



این فارسی

و بالاخره رسیدیم به آن دایره لغات عجیب و جدید دهه هشتادی ها که شاید در نگاه اول بی معنا به نظر برسد که با یک ترجمه کوچک معنادار می شود اما در زبان انگلیسی. یادتان هست برای فینگیلیش گفتیم فارسی را انگلیسی کردن؟! برای داشتن این دایره لغات شما باید انگلیسی را فارسی بگویید، بنویسید و مجدد همان عبارت فارسی را برای نسل های قبل ترجمه کنید.

احتمالا همه شما با عبارت «من این جوری بودم که...» آشنایی دارید؛ این عبارت، یک برگردان فارسی از «and i was like» به معنای من مثل فلان چیز بودم است که معمولا به عنوان واکنش استفاده می شود.

مثلا در موقعیتی علی با محمد دعوا کرده اند و حالا شما به جای این که بگویید واکنش من اون لحظه فلان چیز بود می گوئید «من این جوری بودم که بس کنید»؛ به همین راحتی!

در اصطلاح زبان شناسی به این کار گرته برداری می گویند که در صورت حفظ اصالت زبان، آن قدرها هم بد نیست و ممکن است گاهی چیزی به زبان اضافه کند اما نباید فراموش کنیم که هیچ زبانی، زبان مادری نمی شود و گرته برداری آن قدرها هم توصیه نمی شود. توجه داشته باشید که گرته برداری ها اگر درست و اصولی

و در چارچوب زبان شکل نگیرند،

یک آشفته بازار واژگانی درست

می شود و آدم هم زبان خودش

یادش می رود هم زبان دیگری را

یاد نگرفته است.

پس باید حواسمان باشد که

شبیه داستان معروف زاغ

و کبک نشویم و راه رفتن

یادمان بماند.

اگر هم بخواهیم نمونه های

فراگیرتر این نوع گرته برداری های

جدید را ببینیم، باید سری به بارگاه پر جلال

و جبروت فضای مجازی بزنیم و وقت

نازنین مان را برای کامنت خواندن

صرف کنیم.



این بچه های امروزی

بچه این خاک نیستید اگر مادر بزرگ و پدر بزرگ یا پدر و مادرتان دست کم یک بار به شما نگفته باشند «ما که زبان شما را نمی فهمیم» یا وقتی از یک واژه خنده دار و البته محدود به لغت نامه خودتان استفاده می کنید، نه تنها لبخند زنند بلکه با جدیت بپرسند خب یعنی چه؟ و شما در نهایت تبدیل شوید به یکی از همان بچه هایی که در فامیل و خانواده سکوت اختیار کرده اند اما مجلس گرم کن دوستان مدرسه و باشگاه و کلاس زبان هستند.

یک دایره لغات عجیب که همه بلد نیستند و اتفاقا سخت می شود یاد گرفت. مثلا من چطور باید برای مادر بزرگم توضیح بدهم آدم در فلان موقعیت باید بگوید «یویو» و این یویو با توپ های خاطره ساز بچگی تان فرق می کند و نوعی ابزار احساسات است. یک تغییر و شکاف میان نسلی که در زبان معیار و گفتار هم خودش را نشان داده.

کلمات معادلی که عمدتا از زبان انگلیسی گرفته شده اند و متاسفانه یک جاهایی نماد کلاس به حساب می آیند. مثلا از دید بعضی ها که امیدوارم ما از آنها نباشیم و نشویم، شما اگر خط قرمز داشته باشید، متعصب به حساب می آید اما اگر برای خودتان «رد فلگ» داشته باشید، فرد متشخصی هستید که اجازه نمی دهد کسی پابرهنه وسط زندگی اش بدود.

نسلی که جز برای تبریک قدم نورسیده از گوگولی استفاده نمی کرد حالا باید می پذیرفت که گوگولی یعنی «کیوت»، بامزه یعنی «فان» و اگر آدم مسخره، خاص و غیرقابل پیش بینی ای باشید، سم که چه عرض کنم «تاکسیک» به حساب می آید.

